

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

یکی از مقدماتی که قبل از شروع در تفسیر موضوعی آیات مشکله باید بحث شود، بحث محکّمات و متشابهات است. در این بحث در کل قرآن ما یک آیه بیشتر نداریم و آن آیه هفتم سوره مبارکه آل عمران است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ».

سخن اولی که شایسته است مطرح گردد، این است که بر حسب اختلافاتی که در فهم آیه و در فهم مراد از این آیه مبارکه میان مفسّرین و غیرهم وجود دارد، این گمان پیش آمده است که اصلاً خود این آیه هم از متشابهات است. اگر از محکّمات بود و از متشابهات نبود، پس چرا در این آیه اختلاف وجود دارد؟ این پرسش چند جواب دارد؛ یک جواب اینکه شما محکم و متشابه را فهمیدید که می‌گویید این آیه متشابه است؟ هنوز نفهمیدید، باید بفهمید تفاوت بین محکم و متشابه چیست تا بعداً حکم سلب و ایجاب نسبت به احکام و یا تشابه این آیه بکنید.

ثانیاً در کل قرآن این فرق مثنی، این تقسیم دوگانه که بخشی از آیات قرآن محکّمات است و بعضی متشابهات است، فقط یک آیه داریم و آن این است، اگر همین یک آیه هم متشابه بود و محکمی هم ندارد که به آن محکم ارجاع گردد، پس اصل آمدن این آیه در قرآن بی‌فایده است. وقتی ما نفهمیم محکم چیست و متشابه چیست، بنابراین کل قرآن برای ما متشابه خواهد بود. اگر معنی این آیه را بفهمیم که آیه محکمه چیست و آیه متشابه چیست، آن‌گاه می‌توانیم تمییز بدهیم چه آیاتی محکّمات است و چه آیاتی متشابهات است. اما این‌گونه که شما احتمال

می‌دهید که خود این آیه متشابهه است، به علت اختلاف افهام و افکار در معنی این آیه، بنابراین کل قرآن متشابه خواهد بود و این خلاف ضرورت است، ضرورت در چند بعد است. مسلم است در قرآن شریف آیاتی که اصلاً از نظر دلالتی و مدلولی قابل اختلاف نیست، وجود دارد. از جمله «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ»^۱ که «بَيَانٌ لِلنَّاسِ» خیلی بین و خیلی روشن است.

سوم، بعد از آنکه توجه کردید معنی محکم چیست و معنی متشابه چیست -البته به این معترض هستیم- خواهید فهمید که اختلاف افهام در مراد و معنی این آیه موجب تشابه این آیه نیست. بسیاری از محکومات است که در آن اختلاف دارند، اما اختلاف داشتن چند صورت است. اولاً: یک حرف این است که می‌گویند اگر در مطلبی اختلاف وجود داشت، پس قطعی نیست. اگر در تفسیر جملات کتابی اختلاف بود، پس قطعی نیست، ظنی الدلالة است، محتمل الدلالة است. می‌گوییم اگر چنین است، پس وجود خداوند متعال قطعی نیست و توحید او نیز قطعی نیست؛ چون مورد اختلاف است. صرف اینکه بین ملحدین و مشرکین و موحدین، هر کدام با یکدیگر و هر کدام با صنف خود در وجود و یا توحید و یا وضعیت توحید حق سبحانه و تعالی اختلاف دارند، آیا این موجب می‌شود چون خداوند در این ابعاد گوناگون مورد اختلاف است، بگوییم پس ظنی است، قطعی نیست. پس اعتقاد به وجود حق، اعتقاد قطعی نخواهد بود. این جواب دارد.

بعضی مطالب است که اصلاً در آن‌ها اختلاف نیست، خیلی به ندرت پیدا می‌شود، بلکه می‌شود گفت در کل مطالب اختلاف است. چرا؟ برای اینکه عده‌ای سوفسطایی هستند. کسانی که سوفسطایی هستند، می‌گویند در اینکه ما وجود داریم، شک داریم. مثلاً در اینکه من وجود دارم، شک داریم. البته ما این مطلب را رد می‌کنیم، ولیکن آیا اصل شک در وجود عالم که گروه بسیاری، اکثریت مطلقه می‌گویند وجود دارد و چنین و چنان است و بعضی سوفسطایی هستند و می‌گویند خیر، این موجب ظنیت است؟ خیر، موجب مظنون بودن و یا مشکوک بودن و یا محتمل بودن، آن جریانی است که دلیل قطعی نداشته باشد. اما اگر دلیل قطعی داشته باشد، چرا شما شک کنید؟ چون دیگران شک کردند، شما هم شک می‌کنید؟

۱. آل عمران، آیه ۱۳۸.

چون در آن اختلاف دارند، در آن شک می‌کنید؟ مگر شما باید در عقیده علمی و معرفتی تقلید کنید؟ شما باید یقین کنید، با دلیل قطعی یقین کنید.

وقتی موحدین، قائلین به وجود خدا با دلیل قطعی وجود او را ثابت می‌کنند و قائلین به توحید حقیقی، با ادله قطعیه ثابت می‌کنند، آیا می‌شود گفت که این‌ها دلیل قطعی ندارند و قاطع نیستند، چون دیگران شک کردند؟ دیگران شک کنند، دیگران اشتباه کردند. ما در مقابل دیگران دلیل قطعی داریم. بنابراین این حرفی که نسبت به قرآن شریف شایع کردند که چون در فهم معانی آیات آن اختلاف است، پس ظنی است. پاسخ این است که همه کتاب‌ها همین‌طور است، مگر کتاب‌هایی که بر آن‌ها حاشیه نوشته‌اند، در کفایه، در مکاسب، در حاشیه ملا عبدالله و غیره، علماء حاشیه‌های گوناگون نوشته‌اند. فلانی چنین نوشته، دیگری نقض کرده، دیگری طور دیگری، پس تمام این‌ها ظنی است و باید کنار گذاشته شود.

پاسخ آن به کلمه واحده این است که اصولاً اختلاف در قبول و لا قبول و قطع و ظن و شک و احتمال و حتی یقین به عدم در چیزی، موجب مشکوک بودن آن چیز نیست، موجب مظنون بودن آن چیز نیست و الاً تمام حقایق عالم مظنون است، تمام حقایق عالم مشکوک است. اصلاً وجود شما مشکوک است، چون سفسطایی‌ها می‌گویند شما وجود ندارید، من هم وجود ندارم، نه من وجود دارم و نه شما. پس شما باید در وجود خود شک کنید؟ باید از سفسطایی‌ها تقلید کنید؟ این غلط است. پس لزومی ندارد اگر در آیه‌ای اختلاف پیش آمد، این آیه متشابه باشد. ما می‌گوییم اول معنی متشابه را بفهمید. این بحث اول است.

ما در صفحه نوزدهم، سوره آل عمران، دوازده سؤال درباره این آیه مطرح کرده‌ایم. به این دوازده سؤال توجه کنید. «هنا اثني عشر سؤالاً تطرح حول آية التقسيم هذه، للإطاحة بكلّ تقوّلٍ عليها على ضوء أجوبتها الصّالحة» اطاحه یعنی از بین بردن. تقوّل هم یعنی حرف بی‌پایه و اساس، قول داریم و تقوّل. «هل هذه الآية محكمةٌ يصحّ التمسك بها في ذلك التّقسيم و معرفة كلّ قسم، أم متشابهة؟» این را بحث کردیم. «الثّانی: ثمّ ذلك التّقسيم الثّنائي حاصراً، أم هناك قسمٌ أو اقسامٌ آخر من الآيات؟ كالمجملات» بعضی‌ها آمدند گفتند: این تقسیم، تقسیم حصری نیست که قسمتی از آیات محکّمات است و قسمتی متشابهات است، بلکه مجملات هم داریم. کما اینکه بسیاری از آیات فقهی را که بر خلاف نظرات و فتاوی‌ی گروهی از فقهاء است، این‌ها می‌گویند مجمل است، اصلاً دلالت ندارد. مثل: «و الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ

بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ^۱ این مجمل است و اصلاً دلالت ندارد. نه اینکه دلالت ظنی ندارد، اصلاً دلالت ندارد. این آیه دالّ بر معنای مراد نیست، مجمل است.

یا حروف مقطعه قرآنی: «الم، المر، المص، حم، عسق» و امثال این‌ها، می‌گویند مگر این‌ها از آیات قرآن نیست؟ در بعضی موارد یک آیه قرآن حساب شده، در بعضی موارد با جمله بعدی آیه حساب شده است. بالاخره جزء قرآن است یا خیر؟ از آیات قرآنی است یا بعض آیات قرآنی است؟ می‌گویند این‌ها که اصلاً دال نیست، این‌ها نه محکّمات است و نه متشابهات است. واضح است که محکّمات نیست، متشابه هم آن است که دلالت‌هایی دارد و در این دلالت‌ها اختلاف است، «المر» هیچ دلالتی ندارد. الف چیست؟ اصلاً به وضع دلالت نخواهد رسید. این نمونه دوم بود.

جواب: اولاً تقسیم آیه مبارکه، تقسیم حصری است. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ»، «الْكِتَابَ» کل قرآن را شامل می‌شود. «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ» قسمتی از قرآن، «وَأُخَرٌ»؛ یعنی غیر محکّمات. پس تقسیم حاصر است؛ یعنی بین سلب و ایجاب است، یا بله یا خیر، حالت سومی ندارد. «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» که تعریف است. «وَأُخَرٌ» یعنی بقیه آیات قرآن، غیر محکّمات کلاً متشابهات است. هم محکّمات دلالت دارد، منتها دلالت قطعی است، دلالت مدلول بین است و هم متشابهات دلالت دارد، دلالت قطعی است، ولیکن مدلول مورد اختلاف است که بحث می‌کنیم.

- [سؤال]

- خیر، بلکه بالاتر است، چون محکّمات تفصیل بیان است.

- مجملات تحت متشابهات قرار می‌گیرد؟

- خیر، نمی‌شود. چون متشابهات دلالتی دارد که در آن اختلاف است، ولیکن مجملات اصلاً دلالت ندارد. این چنین تعریف می‌کنند. مثلاً «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»^۲ «رَفَعَ» مشخص است، ولی «السَّمَاوَاتِ» چطور؟ «السَّمَاوَاتِ» در جمع سماء معلوم است، در عدد آن معلوم است که هفت است یا شش است یا چند است؟ معلوم نیست. پس دلالت «السَّمَاوَاتِ» بر شش مجمل است. یا همان آیه‌ای که خواندیم: «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»، آقایان می‌گویند مجمل است، می‌گویند

۱. بقره، آیه ۲۲۸.

۲. رعد، آیه ۲.

چون قرء هم طهر است و هم حیض است، اگر در این جا طهر مراد است، معلوم نیست، اگر حیض مراد است، معلوم نیست. پس به روایات مراجعه می‌کنیم، آقایان چنین می‌فرمایند.

در حروف مقطعه قرآنیه چنین گمان شده است که این‌ها از مجملات است، البته بعضی می‌گویند از محکمت است، محکماتی است که فشرده است و معنا را نشان نمی‌دهد. این‌ها از مجملات است و نه از محکمت است و نه متشابهات، بعضی می‌گویند از محکمت است، بعضی می‌گویند از متشابهات است، بعضی می‌گویند از مجملات است. این حرف دومی که بحث می‌کنیم که آیات قرآن در انحصار محکمت و متشابهات نیست؛ بلکه مجملات هم دارد و این مجملات اصلاً دلالت ندارد. جواب: آن اعتراض و سؤالی که شما دارید، دو بخش است:

۱- آیاتی را نقل می‌کنید که می‌گویید این‌ها مجملات است، اصلاً دلالت ندارد. این آیات دو نوع است: یکی آیاتی است که اصلاً مقصود نیست که دلالت کند. در «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ» آیا خداوند از لفظ سماوات قصد شش آسمان را کرده است؟ خیر، قصد سماوات کرده است. پس چه مجملی؟ در آن که نمی‌خواهد دلالت کند، مجمل است؟ اصلاً دلالت ندارد.

خداوند متعال که این جمله را فرموده است، مراد او این نبوده که از سماوات شش بفهمیم؛ یعنی هیچ شخص عادی هم این فکر را نمی‌کند، یعنی حتی دیوانه هم این فکر را نمی‌کند، بچه هم این فکر را نمی‌کند که اگر شما سؤال کنید خانه تو کجا است؟ بگوید: در خاورمیانه. مراد من از خاورمیانه، قم، شهرک فلان است. بنابراین از دلالت خارج است، دلالت ندارد، اصلاً قصد دلالت نیست، نه قصد دلالت است، نه خود لفظ می‌تواند دلالت داشته باشد. مگر تعیین کند به قرائنی. پس این مجمل نیست، مجمل اصلاً از دلالت خارج است.

۲- حروف مقطعه قرآنیه هم از دلالت خارج است، مگر خداوند که فرمود: «المر» مراد او این بود که النَّاس چیزی از آن بفهمند؟ خیر، پس این رمز دیگر برای چیست؟ مگر تلگراف‌های رمزی که می‌شود، رییس یک دولتی یک تلگراف رمزی می‌فرستد: الف، ب، ج، یک، سه، چهار، مگر این‌ها در وضع دلالت دارد بر معنایی که مخاطبین بفهمند؟ خیر، مگر یک اشاره خاصه‌ای باشد. حروف مقطعه قرآنیه هم از مرحله احکام و تشابه خارج هستند؛ چون مرحله دلالت نیستند. اجمال کجا است؟ اجمال آنجایی است که مراد این باشد که این لفظ دلالت کند بر معنای مراد، ولیکن دلالت

نمی‌کند. آیا مراد خداوند از این حروف مقطعه این است که مخاطبین که کل الناس هستند، از «المر» چیزی بفهمند؟ خیر، این‌ها خاص به رسول (ص) و الائمه من آل رسول است. پس از بعد دلالتی در این جهت خارج است.

اما این‌ها در یک جهت محکومات هستند، متشابهات هم نیستند. در کدام جهت؟ مخاطبین این حروف رمزی، رمز را می‌دانند. کما اینکه اگر رییس دولت این یک، دو، پنج، شش را برای همه مردم فرستاد، این برای همه مردم هیچ دلالتی ندارد، چون وضع آن نیست. ولی برای آن فرماندار و استانداری که رمز را می‌داند، دلالت دارد. پس حروف مقطعه قرآنی به طور رمزی دلالت دارد، برای کسانی که مخاطب هستند و رمز را می‌دانند محکم است، متشابه هم نیست و دلالت ندارد؛ چون رمز در کار نیست، برای کسانی که رمز در دست آن‌ها نیست و رمز را نمی‌فهمند. پس یا دلالت دارد که مجمل نیست یا اصلاً دلالت ندارد، باز مجمل نیست. چون مجمل آن است که مراد این باشد که این لفظ دلالت بر معنایی بکند، ولیکن لفظ از دلالت قاصر است. این هم خارج است.

و اما آیاتی که از حروف مقطعه قرآنی نیست، مثل همین: «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ». شما می‌گویید مجمل است، پاسخ این است که اولاً و ثانیاً - قبلاً هم عرض کردیم - اولاً: در کل قرآن همین یک آیه است که خداوند می‌خواهد عده مطلقه را مقرر کند، خداوند در این آیه هم نتوانسته حرف خود را برساند؟ مراد خود را برساند؟ این قدر خدا در حجّت بالغه خود و در «بَيَانُ لِلنَّاسِ» خود ضعیف است؟ مطلب ثانی این است که فهم شما مشکل دارد، شما در اصول خود گمان کردید و این گمان را به دیگران القاء نمودید که استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد با لحاظ واحد محال است، برای خدا که محال نیست. خدا که «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^۱ در هر آنی تکویناً و تشریحاً نسبت به کل موجودات عالم علی حدّ سواء علم حق، قدرت حق، اراده حق، مشیت حق و همه چیز حق است. آن وقت خدا نمی‌تواند بگوید: «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»؟ مراد هم سه طهر است و هم سه حیض است. بلکه مقتضای خوش‌بینی و مختصرگویی قرآن همین است، هم مختصر بگوید و هم زیبا بگوید. مختصر بگوید، یک لفظ بگوید، اما هر دو معنایی که دارد اراده کند.

۱. الرحمن، آیه ۲۹.

در این جا هم همین طور است، قرء هم به معنای حیض است و هم به معنای طهر است و خدا هر دو را اراده کرده است و لذا طبق این آیه ما بر خلاف شیعه و سنی فتوا می دهیم که سه طهر و سه حیض. و لا سیما قروء فرمود، اقرء نفرمود. اقرء جمع قله است، قروء جمع کثره است، جمع کثره از سه بالاتر است، پس «ثَلَاثَةٌ قُرُوءٍ» از سه بالاتر است. اگر حیض بگویید، از سه بالاتر حیض است؟ غلط است، اگر طهر بگویید، از سه بالاتر طهر است؟ این غلط است. پس غلط اندر غلط است. خیر «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» یعنی سه طهر و سه حیض. سه آنچه گفته می شود قرء و خداوند این لفظ را که مجمل نیست، دارای دو معنا است، دارای دو مصداق است، در هر دو مصداق استعمال گردیده است و دلیل قطعی این است که حتی اگر شخص عادی بخواهد مطلبی را بگوید، لفظ نباید از مطلب وسیع تر باشد، مطلب نباید از لفظ وسیع تر باشد، لفظ باید غالب معنا و مراد باشد. در فصاحت عادی این طور است، تا چه رسد در فصاحتی که بالاترین قله های رفیع فصاحت است که قرآن شریف است. و محور فقه اصلاً در این جا عوض می شود، چنانچه در بحث فقهی امروز مطالبی خواهیم داشت که مقدمه مطالبی است که بحث می کنیم.

پس تقسیم ثنائی است؛ یعنی یا آیات محکمت است و یا آیات متشابهات است. سوم: «كَيْفَ التَّوْفِيقِ بَيْنَ آيَةِ التَّقْسِيمِ»، این جا سه آیه در قرآن داریم، یکی همین آیه. «كَيْفَ التَّوْفِيقِ بَيْنَ آيَةِ التَّقْسِيمِ» که «مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ». «و ثانیة تدل علی أنّ القرآن کلّه محکم: «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ»^۲ همه آیات؟ نمی توان گفت: «أُحْكِمَتْ» فقط آیات محکمت آن، خیر، «أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» همه قرآن محکم است.

- با برگشت متشابه به محکم، نمی شود حل کرد؟
- خیر، از همان اول «أُحْكِمَتْ»، نه اینکه برگشت بشود.
- [سؤال]
- آن بحث دیگری است. فرق بین محکم و متشابه.
- «أُحْكِمَتْ» نسبت به کسانی که مخاطب اصلی هستند.
- خیر، نسبت به همه «أُحْكِمَتْ».

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۵، ص ۱۹.

۲. هود، آیه ۱.

- تمام آن محکم نیست.

- معنی «أُحْكِمَتْ» فرق می‌کند. باید ببینیم چه می‌شود، من تقاضا می‌کنم مطالعه بفرمایید که هم من بیشتر وارد بشوم و هم برادران بیشتر وارد بشوند. آیه دوم: «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ» احکام در مقابل تشابه نیست، در مقابل تفصیل است. خود آیه می‌گوید و عجیب و غریب این است که آیاتی که احیاناً گمان می‌شود بر خلاف آیات دیگر است، وقتی درست مطالعه کنید، می‌بینید چنین اختلافی ندارد. اول عرض کنم که ما یک احکام داریم که در مقابل تفصیل است و یک احکام داریم که فقط در مقابل تشابه است. محکم؛ مفصل، محکم؛ متشابه. سوم: متشابهی داریم که نه در مقابل مفصل است و در مقابل محکم است. آیات متشابه‌ای که نه مقابل آن محکومات است و نه مقابل آن مفصلات است، آیه سوم. «و ثالثة تدلّ علی أنّه کله متشابه: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا»^۱ تمام آن، این تشابه، نه در مقابل احکام است، تماماً متشابه است، نه این تشابه در مقابل تفصیل است، تماماً متشابه است. «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ»^۲ الی آخر.

- [سؤال]

- در مقابل آن اختلافی نیست که می‌گوید: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۲.

- این یک مورد است، پنج، شش تشابه است که عرض خواهیم کرد. آن کسانی که می‌گویند این آیه که قرآن را به محکم و متشابه تقسیم کرده است، آیه دیگر می‌گوید همه محکم است، آیه دیگر می‌گوید همه متشابه است. ما سؤال می‌کنیم شما به عنوان اعتراض حرف می‌زنید یا به عنوان استبصار؟ به عنوان اعتراض در صورتی می‌توانید حرف بزنید که این آیات را فهمیده باشید، کسی که این آیات را فهمیده باشد، نمی‌تواند اعتراض کند. مثلاً می‌خواهد بر خدا اعتراض کند؟ حتی اگر کافر باشد یا به عنوان استبصار است، بسم الله، به عنوان استبصار به یک یک آیات توجه می‌کنیم، می‌بینیم اصلاً هیچ اختلافی با هم ندارند، چطور؟

۱. زمر، آیه ۲۳.

۲. نساء، آیه ۸۲.

در آیه «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ» در واقع احکام است، اصلاً تشابه نیست. همه آیات محکم است و همه آیات مفصّل است، در یک مرحله محکم و در مرحله دیگر مفصّل است. این جا کاری به تشابه ندارد، مثل حروف مقطعه قرآنی که از دلالت خارج است، اصلاً دال نیست. نسبت به کسانی که مخاطب نیستند و اهل سرّ خاص نیستند و رموز تلگرافی را نمی‌دانند، اصلاً از دلالت خارج است. این جا هم همین طور است، «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» کل آیات؛ هم متشابهات، هم محکّمات «أُحْكِمَتْ». «ثُمَّ فُصِّلَتْ»، هم متشابهات و هم محکّمات «فُصِّلَتْ» این دو آیه با هم اختلاف ندارند. آیه تقسیم می‌فرماید: «مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرٌ مُّتَشَابِهَاتٌ» بسم الله، ما آن را معنی می‌کنیم، به معنی اصلی. اما این آیه دوم که شما معارض قرار می‌دهید، «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ»، نفرمود: «ثُمَّ تَشَابَهَتْ»، اگر می‌فرمود: «أُحْكِمَتْ ثُمَّ تَشَابَهَتْ» که غلط اندر غلط می‌شود. «أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ»، کجا «أُحْكِمَتْ»؟

احکام مراتبی دارد: ۱- «أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ فِي قَلْبِ النَّبِيِّ الْأَقْدَسِ (ص)» در ليله قدر. مگر قرآن شریف به طور مختصر و خیلی رمزی، در ليله قدر اولی که پنجاه شب بعد از مبعث است، بر قلب پیغمبر اکرم نازل نشد؟ لفظ هم نداشت، محکم و فشرده، در فشرده جای شبهه نیست، حتی پیغمبر تفاصیل آن را نمی‌داند. پیغمبر آن مجمل را که خداوند از کل قرآن بر قلب مبارک او در ليله قدر نازل کرد، تفاصیل را نه لفظاً می‌دانست و نه معناً می‌دانست؛ به دلیل دو آیه قرآن، یکی در سوره قیامت، یکی در سوره طه. آیه قیامت: «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَتَّعَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ»^۱ زبان خود را حرکت نده. جبرئیل که آیات را می‌آورد، آیات را می‌خواند. می‌خواهد قبل از جبرئیل آیات را بخواند، پیغمبر می‌خواست شروع کند آیات را گفتن. حق هم داشت، چرا؟ برای اینکه این مطلب هنوز بر پیغمبر وارد نشده که الفاظ تفصیلی قرآن و الفاظ قرآن باید بعداً بیاید، خیر، همان محکمی که بر پیغمبر نازل شده است، حق دارد با الفاظ خودش بگوید، کما اینکه در سنت این گونه است. چطور در سنت معنای «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^۲ بر قلب پیغمبر نازل می‌شود و خود پیغمبر لفظ را می‌گوید، با لفظ رسالتی این معنا را می‌گوید. این جا هم این چنین حساب می‌کرد. مثل قضیه موسی

۱. قیامت، آیات ۱۶ و ۱۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۹؛ مصباح الشریعة، ص ۵۳.

«عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى»،^۱ «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى»^۲ چرا عجله کردی؟
«عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» من عاشق هستم، من محب هستم، می‌خواهم هر چه
زودتر بیایم، دیگران چه اهمیتی دارند؟

در این جا هم پیغمبر بزرگوار زبان خود را حرکت می‌دهد، در دهان خود
می‌گرداند که آیاتی که جبرئیل می‌خواهد بیاورد، پیغمبر در بعد معرفتی احق است،
قبلاً که به قلب جبرئیل نازل نشده است، قبلاً به قلب خود پیغمبر نازل شده است،
پیغمبر احق است، به خود اجازه می‌داد که الفاظی را بگوید. «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ
لِتَعْجَلَ بِهِ» نه، «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ».
چند مطلب دیگر مانده است: ۱- تفصیل آن محکمی که بر قلب تو نازل شد. ۲- این
تفصیل هم باید با لفظ الهی باشد، نه لفظ شما. ۳- باید بیان هم بشود. «الآيَاتُ
يُفَسِّرُ بَعْضُهَا بَعْضًا» در بعد خود قرآن و هم‌چنین از نظر سنت؛ سنتی که بر پیغمبر
بزرگوار نازل می‌شود، تأویل آیات را توضیح می‌دهد، پس هنوز باقی مانده است.

«كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» همه آیات، تمام این آیات قرآن بدون لفظ، بدون تکرار و
بدون این تفصیلات در شب قدر بر قلب نازنین پیغمبر بزرگوار نازل شد. «ثُمَّ فَصَّلَتْ
مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» حکمت و خبرویت حق سبحانه و تعالی در اینکه هدایت
«لِلنَّاسِ» است، مقتضی است که از قلب خاص پیغمبر بیرون بیاید و «هُدًى لِلنَّاسِ»
بشود و آلا همان جا می‌ماند و فقط پیغمبر هدایت می‌شد. همان‌طور که خداوند آیات
را احکام کرد «إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ»^۳ در علم خداوند این قرآن علیّ
حکیم بود. «عَلِيٌّ لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ» هیچ کس نمی‌دانست، حتی پیغمبر.

حکیم بود، طوری فشرده بود که هیچ کس نمی‌توانست چیزی بفهمد، حتی
اجمال آن را. بعد که بر قلب رسول الله (ص) نازل شد، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»،
«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»^۴ این محکم
مرحله دوم است. مرحله اول محکم بودن در علم خداوند قبل از نزول است، مرحله
دوم بر قلب رسول نزول کرد، مرحله دوم محکم، در مرحله سوم خداوند این محکم

۱. طه، آیه ۸۴.

۲. همان، آیه ۸۳.

۳. زخرف، آیه ۴.

۴. دخان، آیات ۳ و ۴.

را به الفاظ مفصّلات و معانی مفصّلات به چهره این آیاتی که در خدمت آن‌ها هستیم، نازل کرد. پس «کِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» برای قلب رسول است؛ چون در علم خداوند که «أُحْكِمَتْ» معنایی ندارد. «ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ * أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ» الی آخر. پس این چه ربطی به محکم و متشابه دارد؟

آیه دوم: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ^۱» من در صفحه ۲۲ چنین نوشتم: «إحكام الآيات كلها يعني الحكمة العالیة الربانیة المعمّقة فيها دلالة و مدلولاً^۲ هم دلالت آن و هم مدلول آن کاملاً فشرده و مختصر است. «و توفيقاً مع الفطرة و العقلیة و الواقعیة الصّالحة و تطبیقاً لها محلّقاً علی كلّ متطلبات الحیة الإنسانیة و الإیمانیة فلا مدخل فیها لباطل و هذا إحكام للقرآن فی كلّ مراحلہ». یک احکام کلی است، به هیچ عنوان تغییر نمی‌کند، نه تفصیل دارد، نه تشابه دارد، این را قبلاً نگفته بودم. احکامی است که مقابل ندارد، نه تفصیل دارد، نه تشابه دارد، نه اجمال دارد، هیچ چیز، کاملاً محکم است، از نظر دلالت هیچ خللی به آن وارد نمی‌شود. در دلالت قصور ندارد، از نظر مدلول هم بسیار قوی است، مدلول با تمام موازین حقیقیه صد درصد می‌خواند، خودش است. مدلول با سایر مدالیل می‌خواند. پس مرحله اولی در دلالت محکم است. «غَيْرَ ذِي عِوَجٍ»^۳ هیچ انحرافی که در دلالت ندارد، بلکه در بالاترین قلّه فصاحت و بلاغت و روشن‌بینی از نظر عبارت است. این از نظر دلالت.

از نظر مدلول، همان‌طور که دلالت در بالاترین قلّه روشن‌بینی است، مدلول هم در بالاترین قلّه مصلحت ربانی است. مدلول هر آیه‌ای با مدلول‌های سایر آیات به قدری در هم فشرده است و به قدری هماهنگ است که هیچ تنازل، تضاد و اختلاف و نقصانی ندارد. سوم: این مدالیل به قدری محکم است که صد درصد با فطرت سالمه انسان سازگار است و مخالف فطرت نیست. چهارم: به قدری قوی است که با عقل سالم موافق است و هیچ اختلافی با عقل انسان‌ها ندارد. عقلی که بر محور فطرت است. پنجم: به قدری محکم و فشرده است که هیچ ایرادی به آن وارد نمی‌شود، امکان ندارد تغییر کند، همه نقطه‌ها و کلمات در جای خودش است.

۱. زمر، آیه ۲۳.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۵، ص ۲۲.

۳. زمر، آیه ۲۸.

از نظر معانی و از نظر مرادات که با تمام مصالح واقعیه مکلفین إلى يوم القيامة طبق دارد، در هیچ کجا کجی ندارد. کما اینکه در بعضی آیات «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۱ ما قرآن را عربی قرار دادیم، عربی یعنی چه؟ لفظ عربی؟ خیر، یعنی واضح است. مشکل و ایرادی ندارد. این قرآن نه در دلالت، نه در مدلول، نه در موافقت با فطرت، نه با عقل، نه با واقع، نه خود آیات با یکدیگر، اصلاً مشکل و ایرادی ندارد، یک جایی که متوجه نشویم و چندین ساعت در «تأمل» فکر کنیم و به جایی نرسیم. معلوم می شود خود آقا اشتباه کرده، چنین نیست. هر چه جلوتر برویم، درست تر می فهمیم و ما هر مقدار استعداد و تفکر به خرج بدهیم، بهتر می توانیم بفهمیم.

تشابه چیست؟ «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا»، با همه چیز تشابه دارد. الفاظ آیات با هم همانند است، مثل کوه و درّه نیست. شخصی تفسیر نوشته، مثل کوه و درّه است، منتها نقل کرده و نگفته از چه کسی نقل کردم. این جا از فلانی نقل کرده، عبارت او اشتباهات زیادی دارد، آن جا از شخص دیگری نقل کرده، عبارت او خیلی عالی است. همین طور کوه و درّه، این متشابه نیست. گاهی الفاظ هم متشابه است، یعنی آن آیه اولی که بر رسول الله (ص) نازل شده، «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^۲ با آخرین آیه، با آیه وسطی، با آیات در جنگ، آیات در صلح، آیات در مکه، آیات در شعب ابی طالب، آیات در کتک خوردن، آیات در ریاست حکومت اسلام، همه از نظر لفظی یکسان است، «مُتَشَابِهًا». قاعده همین است. حرف های کسی متشابه نیست که حالات گوناگون دارد، اگر کسی حالات گوناگون دارد، حالت دنو دارد، حالت علو دارد، عصبانیت و راحتی دارد، حرف های او تغییر می کند، همین طور هم هست. خود شما یا هر کسی، هر عالمی از علماء بزرگ، هر کسی می خواهد باشد، حتی معصوم به حساب خود، نه به حساب قرآن. آیا امیر المؤمنین همیشه یکسان صحبت می کرد؟ نمی گوئیم از نظر الفاظ، گاهی اوقات عصبانی بود، بعضی اوقات نبود.

ولکن آیاتی که ملاحظه می کنید همه با هم یکسوخ است، در تمام ابعاد، بحث اعجاز را در سوره بقره مطالعه کنید. در تمام حالات گوناگون رسول الله، زمینه های

۱. یوسف، آیه ۲.

۲. علق، آیه ۱.

متضاد و متناقض، حالات مختلف، چه در بالاترین مرحله که رئیس دولت اسلام در مدینه شد، چه در آن جایی که او را حبس کردند، او را کتک کردند، عبارات متشابه است. معلوم می‌شود که الهی است، بشری نیست، خلقی نیست، خلق متغیر است. خلق در تعابیر لفظی متغیر است، بعضی اوقات انسان که می‌خواهد حرف بزند، دچار لکنت می‌شود؛ چون عصبانی است. انسانی که بسیار فصیح است و بسیار بلیغ است، در بعضی مواقع که عصبانی و ناراحت است، به لکنت می‌افتد. گاهی اوقات خیلی زیبا حرف می‌زند، گاهی اوقات متوسط است.

این طبع غیر الله است، غیر خداوند هر شخصی و هر شخصیتی و هر مقامی باشد، حالات دارد، تغییرات دارد، فراز و نشیب دارد، پس سخنان و مطالب او که اتصال به وحی ندارد و بر محور وحی نیست، از نظر خلقی فراز و نشیب دارد، اوج دارد، حسیض دارد، موج دارد. قرآن چنین نیست، «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا»، «أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» احسن مطلق است، حتی احسن از کل حدیث‌های خداوند. تورات حدیث خدا است، انجیل حدیث خدا است، کتب انبیاء دیگر، آن‌هایی که کلام خدا است، حدیث خدا است. ولی این «أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» است. خداوند بهترین گفتار خود را هم در لفظ، هم در معنا، هم در بقاء در قرآن شریف آورده است، کلمات دیگر او هم درست است، ولی در مقطع خاصی از زمان است.

تورات در مقطع خاص زمانی حاکمیت شرعی دارد، انجیل هم‌چنین، زبور هم‌چنین و غیره. ولی قرآن چنین نیست؛ قرآن مقطع زمانی ندارد. بلکه از مقطع اول زمان تکلیف الی آخر زمان تکلیف این قرآن حاکمیت دارد، منتها نزول آن در آخرین مرحله است. پس متشابه است، از نظر الفاظ با هم هم‌سنخ است، از نظر دلالات هم‌سنخ است، از نظر مدلول‌ها هم‌سنخ است، در درون هم‌سنخ است. در درون دلالت و مدلول هم‌سنخ است، در درون موافقت با فطرت هم‌سنخ است، با عقل هم‌سنخ است، با فکر هم‌سنخ است. هر چه فکر کنید، این‌طور نیست که مثل «تأمل» چندین ساعت فکر کردید و بعد فهمیدید آخوند اشتباه کرده است. خیر، خدا که اشتباه نمی‌کند، هر چه جلو بروید و درست جلو بروید «كَلِمًا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوُّعٌ»^۱ با خارج و واقعیت‌های خارجی هم‌سنخ است، پس تشابه دارد، همه آیات تشابه دارد. این تشابه در مقابل اختلاف است.

۱. بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۳۴۵، باب ۱۴.

- آیه‌ای بر آیه دیگر مفضّل نیست؟

- خیر، از نظر لفظی و معنوی همه با هم تشابه دارند. مثلاً اعضای خود انسان در عالم تکوین، در یک بعد که بعد خلقتی است، بر حسب مصلحت ربانی، چشم با روده تشابه دارد؛ برای اینکه اگر روده چشم بود، امکان نداشت. اگر چشم هم روده باشد، امکان نداشت. ولی اگر به صورت جمعی در نظر بگیرید، تشابه دارد. حال گرچه اگر کسی در آیات قرآن چنین گمانی بکند که فلان آیه افضل از فلان آیه است، در مذاق ما چنین به نظر می‌آید، ولیکن خیر، خداوند در تمام آیات، مثلاً در «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ» بهتر از نمی‌شد گفت، همین‌طور که در «إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ»^۱ بهتر از این نمی‌شد گفت. یعنی بهتر از «إِذْ قَالَ مُوسَى» می‌شد گفت؟ نه، حال اگر این دو را با هم بسنجید، اینکه از نظر معنوی و از نظر خارجی، این علوی بر دیگری دارد، مطلب دیگری است.

آیاتی که از الله صحبت می‌کند با آیاتی که از رسول صحبت می‌کند با آیاتی که از حیض صحبت می‌کند، از نظر معنا یکی است؟ خیر، ولی از نظر مصلحتی همین‌طور است. پس تشابه دارد. این آیات کلاً با هم تشابه دارند، یعنی اختلاف ندارند. این آیه مناسبی است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۲ نه «قلیلاً»، نمی‌خواهد بگوید ممکن است قلیل باشد، خیر. اصولاً هر چه از غیر عند الله است، یعنی به علم مطلق ارتباط خاص ندارد، ارتباط تنگاتنگ ندارد، این اختلاف دارد و این اختلاف قلیل نیست، بلکه کثیر است. اختلاف درونی، اختلاف بیرونی، اختلاف با مشابه، اختلاف با غیر.

«وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» این مثل «لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً»^۳ است، نمی‌خواهد بگوید: اگر کمتر بخورید عیبی ندارد، این یک مقطع خاصی است. این‌جا می‌گوید: «أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»^۴ یعنی ظالم است، ظلام نیست؟ خیر، آنچه این‌ها گمان می‌کردند، می‌گفتند خداوند انسان را مجبور به گناه می‌کند و بعد عذاب می‌دهد. این دو ظلم است، این ظلامیت است. در این مقطع

۱. بقره، آیه ۵۴.

۲. نساء، آیه ۸۲.

۳. آل عمران، آیه ۱۳۰.

۴. آل عمران، آیه ۱۸۲.

نقل می‌کند، نمی‌خواهد بگوید ظلم. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^۱ و یا آیات دیگر.

در این جا می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» اگر انسان از راه صحیح در قرآن تدبّر کند، اختلاف اصلاً معنی ندارد، باید بگردید و اختلاف پیدا نکنید. هر چه [غیر از قرآن] را بگردید، می‌توانید اختلاف کنید. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ» این غیر، می‌تواند هر کسی باشد، از عند خود پیغمبر منهای وحی باشد، خود پیغمبر قبل از وحی، مگر می‌شود اختلاف نداشته باشد؟ طبع او اختلاف است، اختلاف احوال و اختلاف حالات است. «وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» پس «كِتَابًا مُتَشَابِهًا»، تضاد نیست، تباین نیست، کم و زیاد نیست، تناقض نیست، بالا و پایین نیست. از نظر عبارت، از نظر تعبیر، از نظر فصاحت، از نظر بلاغت، از نظر لغت، از نظر موسیقی تعبیر، موسیقی قرآن غیر از کل موسیقی‌ها است. وزنی که در آیات قرآن است، در هیچ جای دیگری وجود ندارد. هر کاری بکنند که این وزن را درست کنند، مگر عین خود آن را بیاورند، مگر عین خود آن و آلا این وزنی که همه چیز قرآن منقطع النّظیر است، در فصاحت، در بلاغت، در ترتیب لغت، در جابه‌جا بودن کلمات، جاهای مخصوصی که دارد، در موسیقی تعبیر، در وزن تعبیر. اصلاً گاهی اوقات خود لفظ نشان می‌دهد که جای سختی است «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ»^۲ این موسیقی تعبیر است. «يَوْمَئِذٍ كَذَا» و همین‌چنین، «الْقَارِعَةُ * مَا الْقَارِعَةُ * وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ» اصلاً از خود لفظ مشخص است.

در مورد این تشابه من از روی کتاب می‌خوانم: «و اما «كِتَابًا مُتَشَابِهًا» فقد يعني تشابهاً لا يقابل هذا الإحكام»^۳ نمی‌خواهد بگوید احکام نیست، احکام است، تشابه هم هست. مثلاً این شخص مفسّر است، فقیه هم هست. اگر گفتند مفسّر است، یعنی فقیه نیست؟ با یکدیگر مشکلی ندارند. در بعدی احکام است و در کل ابعاد تشابه است. یا اینکه در کل ابعاد احکام است و هیچ خللی به آن وارد نمی‌شود و تشابه است در کل ابعاد. «و أمّا «كِتَابًا مُتَشَابِهًا» فقد يعني تشابهاً لا يقابل هذا الإحكام فهو تشابه آیاته كلّها للمعني من المحكم النازل ليلة القدر» آن‌که در ليله قدر نازل شد، با

۱. یونس، آیه ۴۴.

۲. عبس، آیه ۳۳.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۵، ص ۲۲.

«فُصِّلَتْ» متشابه است، «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ»، یعنی چنین نیست که خدا غیر از آنچه در ليله قدر بر قلب پیغمبر نازل کرد، تفصیل داده است، خیر، همان است، متشابه است، با آن تشابه دارد. همان طور که قرآن نازل در ليله قدر تشابه دارد با آن که عند الله بود، هم چنین این قرآن مفصّل تشابه دارد با آن که در ليله قدر نازل شد، همه با هم تشابه دارند؛ منتها بر یکدیگر ترتّب دارند.

- از حالات هم در مواردی تشابه دارند.

- حالات؟ خدا که حالت ندارد.

- خود قرآن می گوید، مثل غضب و...

- غضب، غضب آلود نیست، غیر غضب برای اینکه کلام برای خدا است، اگر برای

پیغمبر بود، امکان داشت.

- در قرآن هم تعبیر شدید اللحن وجود دارد.

- بله، ولی غضب نیست.

- یعنی خود تعبیر هم بالا و پایین دارد.

- متوجه هستم. هیچ جایی مبالغه ندارد، در هیچ جایی تجاوز از حق ندارد و

هیچ جایی از حق کم نکرده است. آن جایی که باید بگوید: «قَالَ اخْسَوْا فِيهَا»^۱

می گوید: «قَالَ اخْسَوْا فِيهَا»، آن جا هم که باید بگوید: «جَنَّاتٌ تَجْرِي» می گوید:

«جَنَّاتٌ تَجْرِي»، اگر به جای «قَالَ اخْسَوْا»، بگوید: «جَنَّاتٌ تَجْرِي» اشتباه است، اگر به

عکس بگوید، اشتباه است. اختلاف حالاتی که موجب اختلاف حق بشود، بالا برود یا

پایین بیاید، با باطل مخلوط شود یا مبالغه شود.

- این اختلاف که در عصمت معصوم نیست؟

- به حساب وحی است.

- عصمت بشری هم همین طور است.

- عصمت بشری کوتاه است. «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»^۲

اگر این عصمت نبود، چه می شد؟ تا به حال که بود، پس عصمت بشری هم کافی

نیست، محدود است. یعنی ناپخته است. «وَأَمَّا كِتَابًا مُتَشَابِهًا» فقد یعنی تشابهاً لا

يقابل هذا الأحكام فهو تشابه آياته كلّها للمعني من المحكم النازل ليلة القدر و

۱. مؤنون، آیه ۱۰۸.

۲. یوسف، آیه ۲۴.

تشابهها مع بعض البعض في قوامة التّعبير لأعلى قمم الفصاحة و البلاغة» این دو مورد «و تشابهها بتلائمها مع بعض البعض حيث يفسّر بعضه بعضاً و ينطق بعضه على بعض» در هیچ کتابی چنین نیست، تناقضات وجود دارد، ولو بر حسب اختلاف مراتب علمی.

«و رابع هو تشابهها مع بعض في التّديل على وحيها آياتٍ بيّناتٍ من عند الله العزيز الحكيم» تمام آیات به یکدیگر شبیه هستند، برای اینکه دلالت می‌کنند خدایی است. یک آیه در قرآن وجود ندارد که دلالت نکند خدایی نیست و لذا جملات قرآن، جملات نیست، آیات است، آیات به معنی نشانه‌ها است. یعنی تمام این‌ها نشانه است بر اینکه این‌ها خدایی است. «أَ وَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ»^۱ خود این کتاب مثل عصای موسی، مثل معجزه عیسی و بالاتر، دلالت بر ربانیت دارد.

«و رابع هو تشابهها مع بعض في التّديل على وحيها آياتٍ بيّناتٍ من عند الله العزيز الحكيم و خامس تشابه فيه مع قضية الفطرة»^۲ مقتضای فطرت «و العقلية و الواقعية الصّالحة على مدار الزمن» غیر تورات و انجیل است که مقطعی بودند. «و كذلك كلّ تشابه هو قضية كونها من عند الله ذا نسقٍ واحدٍ في جزالة النّظم و إتقان الأسلوب في كلّ حقول الهداية إلى الصّراط المستقيم: «وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً» فهذه و تلك تقرّر أنّ إحكاماً و تشابهاً يحلّقان على القرآن كلّهُ» این قرآن که تماماً محکم است، بر حسب آیه تقسیم، قسمی محکم و قسمی متشابه است. این قرآنی که تماماً متشابه است، بر حسب آیه تقسیم، این کل آیات متشابهات، قسمی محکم است و قسمی متشابه است. ولی مراد از آن تشابه، غیر از این تشابه است. یکی تشابه در مقابل احکام است، یکی تشابه در مقابل احکام نیست، خودش متشابه است.

پس خلاصه بحث این است که ما تشابه داریم، گاه تشابه در مقابل احکام است، آیه این را می‌گوید. گاه خیر، تشابه مقابل ندارد، تماماً متشابه است. احکام هم گاه مقابل تشابه است، کما اینکه این آیه می‌گوید، گاه احکام در مقابل تشابه نیست، در مقابل تفصیل است. کما اینکه آیه سوره هود می‌گوید. پس این سه آیه «يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضاً» است و هیچ تنازعی با یکدیگر ندارند.

۱. عنكبوت، آیه ۵۱.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۵، ص ۲۲.

«فهذه و تلك تقرّر أنّ إحكاماً و تشابهاً يحلّقان على القرآن كلّ» این دو آن آیه را معنا می‌کند «و آیه التّقسیم تقسّم تفصیل الكتاب المتشابه إلى محکم و متشابه» متشابه، محکم و متشابه «عنايةٍ منهما غير ما يُعنى فيهما و منها إحكام المدلول حيث يتّضح لبساطته ثمّ تشابهه على وضوح الدلالة لعلّو المعنى و تشابه اللفظ مع ما يعنى منه غير ذلك المعنى لا قصوراً في الدلالة إنّما لعلّو المعنى» فردا این بحث را خواهیم داشت، روی آن فکر کنید که اصلاً چرا متشابه در قرآن آمد؟ متشابه چیست؟ البتّه اول باید محکم و متشابه را بفهمیم که بحث خواهیم کرد. چرا در قرآن متشابه آمد؟ این متشابهی که مزالّ اقدام است و گمراهان از آن استفاده می‌کنند، چرا آمد؟ دوم: چرا قرآن آن تفصیلات زیاد روزنامه‌ای را نیاورد که هیچ کس در آن اختلاف نکند؟ تفصیلات زیاد روزنامه‌ای را می‌آورد که هیچ کس در آن اختلاف نکند، این‌ها مباحثی است که فردا عنوان خواهد شد.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَقَّفْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».